

پایان يك زندان طولانی

موقع آزادیم فرا میرسید. من از تخفیفی که معمولاً بعنوان « طرز رفتار شایسته » به زندانیان داده میشد استفاده میبردم و باین ترتیب سه ماه و نیم زودتر از موعد رسمی آزاد میشدم. آرامش خاطر، یا عبارت دقیق تر، رخوت فکری که در نتیجه اقامت ممتد در زندان پیش می آید بتدریج در مقابل دورنمای آزادی نزدیک جای خود را به يك حالت هیجان و تحریک شدید میسپرد. دائماً این سوال در برابرم مطرح میشد که پس از آزادی چه باید کرد؟ این مسئله در نظرم بسیار دشوار و پیچیده بود. تردید و ابهامی که در برابر این سوال داشتم شادی و نشاطی را که از فکر آزادی و خروج زندان ایجاد میشد تیره میساخت. اما خود این حالت هم دوام زیادی نداشت و بزودی نیروئی که مدت های دراز در اعماق وجودم فشرده شده بود دوباره بجوش می آمد و با کمال بیصبری منتظر لحظه آزادی خود بودم.

روز آخر ژوئیه ۱۹۳۳ خبر دردناک و تأسف آور مرگ ناگهانی « ژ.م. سن - گوپتا » را برایم همراه آورد. من با او نه فقط سالها باهم در کمیته عامله کننده همکاری نزدیک و صمیمانه ای داشتم بلکه او برایم همچون رشته می بود که مرا به روزگار جوانی و اوان تحصیل در دانشگاه کمبریج متصل میساخت. ما نخستین بار یکدیگر را در کمبریج دیدیم. وقتی که من به آن دانشگاه وارد میشدم او نخستین امتحاناتش را پایان رسانده بود.

سن - گوپتا در اسارت و زندان مرد. در اوایل سال ۱۹۳۲ هنگامی که با کشتی به هند باز میگشت او را در بمبئی و در روی کشتی بازداشت کردند و بصورت زندانی سیاسی بدون اتهام و محاکمه در زندان باقی بود. در زندان سلامتش را از دست داد. راست است که از طرف دولت تسهیلاتی برایش فراهم میشد اما این تسهیلات نمیتوانست او را از چنگ بیماری نجات دهد. تشییع جنازه او در کلکته صورت يك تظاهر و نمایش وسیع و توده می را بخود گرفت. مثل این بود که روح بنگال پس از يك دوران ممتد خفقان و فشار بالاخره فرصت و بهانه می برای تجلی و خود نمایی بدست می آورد.

بدین ترتیب «سن - گوپتا» از دست رفت. اما «سوباس بوس» که یکی دیگر از همین زندانیان سیاسی دولت بود و او نیز بعزت اقامت ممتد در زندان بیمار شده بود بالاخره اجازه یافت که برای معالجه به اروپا برود. «ویتابه بهای پاتل» قهرمان دلیر مبارزات ملی ما نیز در اروپا بستری بود. چه بسیار کسان دیگر که یا مردند و یا سلامتی‌شان را از دست دادند و بیمار و علیل شدند زیرا نتوانسته بودند فرسودگی جسمانی زندگی زندان و هیجانات روحی و دائمی فعالیت‌های خارج را تحمل کنند؛ چه بسیار کسان که ظاهراً در آنها تغییری حاصل نشده بود اما روحشان شکنجه میکشید و درهم شکسته بود و یا بر اثر زندگی غیرعادی گرفتار عقده‌ها و ناملازمات و پیچیدگی‌های روحی شده بودند!

مرگ «سن - گوپتا» تأثیر شدیدی در من گذاشت و مرا به شکنجه و درد خاموشی که با سنگینی خود بر سراسر هند فشار می‌آورد متوجه ساخت. این احساس، یک اندوه بزرگ و عمیق در دلم بوجود آورد. از خود می‌پرسیدم که آیا تمام این فداکاریها برای چه هدنیست؟ راستی برای چه هدفی؟

من شخصاً از نظر سلامتی جسمی وضع خوبی داشتم و با وجود فعالیت‌های سنگین کنگره و زندگی نامنظم خود رویهمرفته جسماً سالم بودم. تصور میکنم این وضع من تا اندازه‌ای بعزت ساختمان نیرومند جسمانی بود که بارث برده بودم و مقداری هم بجهت مراقبت‌هایی بود که از خود بعمل می‌آوردم. بیماری، ضعف، و چاقی بیمورد همیشه برایم ناخوشایند بوده است و همواره سعی کرده‌ام بوسیله ورزش و استفاده از هوای آزاد و غذاهای ساده خود را از آسیب آنها مصون نگاه دارم.

بنا بر تجربه خود ملاحظه کرده‌ام که قسمت عمده‌ی از طبقات متوسط ما بعزت بدی وضع غذای خود ضعیف هستند. این طبقه از مردم ما (البته آنانکه وسیله تهیه غذا دارند) هم غذاهای متنوع و هم زیاد می‌خورند. اغلب مادران با شیرینی‌ها و تنقلات مختلف که از روی مهربانی بیجا بکودکان خود میدهند قدرت دستگاه هاضمه آنها را برای تمام مدت عمرشان ضعیف و علیل می‌سازند. همچنین اغلب بچه‌ها را در زیر فشار لباسهای زیاد خفه میکنند. انگلیسی‌هایی هم که در هند هستند ظاهراً خیلی زیاد غذا می‌خورند منتها غذای آنها به سنگینی غذاهای هندی نیست. با وجود این ظاهراً وضع صرف غذا نسبت به نسلهای سابق که عادت داشتند مقادیر زیادی غذاهای گرم و مقوی صرف کنند بهتر شده است.

من هرگز شهوت و هوس زیاد برای غذاهای رنگین و فراوان نداشته‌ام و همیشه سعی کرده‌ام از پرخوری زیاد و از غذاهای سنگین اجتناب کنم.

در خانواده ما هم مانند تمام برهمنان کشمیر گوشت مصرف میشد و من همیشه از

۱- در میان بسیاری از پیروان آئین هندو خوردن گوشت ممنوع است و کراهت دارد و باین جهت نویسنده

این مطلب را متذکر شده است - م .

کودکی گوشت میخوردم اما نه بمقدار زیاد. در دوران عدم همکاری سال ۱۹۲۰ از خوردن گوشت صرفنظر کردم و گیاهخوار شدم و این عادت را تا هنگام سفر اروپا که شش سال بعد صورت گرفت ادامه دادم. در اروپا دوباره خوردن گوشت را از سر گرفتم. اما وقتی بهند باز گشتم باز هم رژیم گیاهخواری را دنبال کردم و تا کنون کما بیش بدان وفادار مانده‌ام. ظاهراً غذاهای گوشتی برایم بسیار سازگار است اما کم کم نسبت به گوشت يك نوع کراهت و تنفر پیدا کرده‌ام و گوشت در نظرم غذای ناگوار و خشنی شده است.

در دورانهاییکه سلامتیم متزلزل میشد مخصوصاً در زندان سال ۱۹۳۲ که در مدت چند ماه هر روز کمی تب می‌کردم همیشه ناراحت و عصبانی بودم. بیماری در نظرم موجب شرمساری شخصی و تجاوز و توهینی به شخصیت و غرورم بود. در ۱۹۳۲ برای نخستین بار در زندگیم دیگر با اعتماد فراوان به عمر و نیروی خود نگاه نمی‌کردم. شبخ ضعف نیرو و انحطاط قوا بنظرم میرسید و موجب نگرانی و اضطراب شدیدم میشد. تصور نمی‌کنم که از مردن ترس و وحشتی داشته باشم اما فکر ضعف تدریجی جسمی و روحی چیز دیگری است. معیناً نگرانی و اضطراب زیاد هم بی‌مورد بود و بالاخره توانستم بر بیماریم چیره شوم و بر جسم خود مسلط بمانم. استفاده‌های طولانی از آفتاب در زمستان به من کمک داد که از نو سلامتی و قدرت خود را باز یابم. در مواقعی که رفقای هم‌زندانم در زیرروپوشها یا درون پالتوهای خود از سرما می‌لرزیدند من بدن خود را عریان به نوازشهای مطبوع و گرم کننده خورشید می‌سپردم. البته این کار جز در شمال هند آنهم در فصل زمستان ممکن نیست، در سایر جاها معمولاً آفتاب زیاد گرم و طاقت فرسا است.

در میان انواع ورزشها مخصوصاً از حرکت «شیرشاسانا» خیلی خوشم می‌آمد. در این ورزش سر را بزمین می‌گذارند. کف دستها را در حالیکه انگشتهای دو دست درهم فرو میرود به پشت گردن تکیه میدهند، و آنوقت پاها و بدن را بطور عمودی بلند میکنند و میکوشند با کمک بازوها که بزمین تکیه دارد تعادل بدن را بر روی سر حفظ کنند و مدتی در این حالت باقی بمانند. تصور میکنم این ورزش از نظر جسمی بسیار عالی باشد اما من آنرا مخصوصاً برای اثرات روحیش و تأثیری که در خودم می‌گذاشت می‌پسندیدم زیرا این وضع و این حالت که تا اندازه‌ئی مضحك و خنده آور بود سبب میشد که خوش خلقی و بردباریم برای تحمل ناملايمات زندگی افزایش یابد.

سلامتی عمومی و احساس قدرت و نیرومندی جسمی که از سلامتیم ناشی میشد در دورانهای فشار روحی و ناراحتیهایی که جزء اجتناب ناپذیر زندگی زندان نیست، برایم کمک فوق العاده

و گرانبهایی بوده است. همچنین همواره به من کمک داده است که خود را با هر نوع تغییرات چه در زندان و چه در خارج منطبق سازم. اغلب با ضربات روحی و اتفاقات ناگواری مواجه میشدم که بنظرم میرسید بر اثر آنها از پا خواهم افتاد اما با کمال تعجب میدیدم که خیلی زودتر از آنچه انتظار داشتم نیروی خود را باز می یابم.

تصور میکنم یکی از نتایج اساسی امساک در غذا و رعایت بهداشت و مداومت در ورزش برایم این بوده است که عملاً هرگز دچار سردردهای ناراحت کننده نشده ام و از بیخوابی رنج نبرده ام. من از این عوارض ناگوار و بسیار متداول تمدن جدید همیشه مصون مانده ام. همچنین چشم قدرت دید خود را از دست نداده است با وجود آنکه در بکار بردن آن برای خواندن و نوشتن هیچ ضربه جوتی نکرده ام و حتی گاهی هم در زندانها ناچار بوده ام در روشنائی کم و نامناسبی کار کنم. در سال ۱۹۳۴ يك بار يك چشم پزشك از قدرت دید چشم متعجب ماند. هشت سال پیش از آن خود او پیش بینی کرده بود که منتهای پس از يك یا دو سال باید عینك بزنم. چه اشتباه بزرگی! زیرا هنوز هم هیچ احتیاجی به عینك ندارم. هر چند این واقعیات ممکن است سبب شود که سلامتی من بحساب قناعت و امساک در غذا گذارده شود باید اضافه کنم که از کسانی که فوق العاده در مصرف غذا امساک دارند و در این امر مراقبت و دقت زیاد بعمل می آورند تا همیشه سلامت بمانند وحشت میکنم. در حالیکه من در انتظار آزادی خود بودم مردم در خارج شروع کرده بودند که نافرمانی عمومی را بصورت تازه و انفرادی آن بکار بندند. گاندی جی شخصاً تصمیم گرفت که برای این کار سرمشقی بدیگران بدهد. به این منظور پس از اطلاع دادن بیقات دولتی، در اول ماه مه براه افتاد تا به گجرات برود و بدهقانان درباره مقاومت مسالمت آمیز موعظه کند در نتیجه بلافاصله او را بازداشت کردند و به يك سال زندان محکومش ساختند و دوباره به زندان «پراودا» فرستادند. خوشحال بودم که میدیدم او را دوباره بزندان خود برگردانند زیرا زندانی شدن او برهیجان و مقاومت مردم می افزود. اما باز بزودی وضع پیچیده می پیش آمد. گاندی جی از زندان خود تسهیلاتی درخواست کرد تا بتواند مثل سابق از همانجا نهضت «هریجن» را اداره کند اما دولت این بار درخواست او را رد کرد. و ناگهان خبر شدیم که گاندی جی باین علت روزه خود را از سر گرفته است. این تصمیم بزرگ و واقعاً با اهمیت موضوع تناسبی نداشت و هر چند که در اختلافش با دولت کاملاً ذیحق بود اما چنین تصمیمی بنظر من بی مورد و غیر قابل درك مینمود. اما چه میشد کرد! ما فقط میتوانستیم بصورت تماشاگری منتظر عواقب کار بمانیم.

بر اثر این روزه در ظرف یک هفته حال گاندی جی بسرعت رو بخرابی میرفت. او را به يك بیمارستان منتقل کردند اما البته باز هم زندانی حساب میشد. دولت با درخواست

تسهیلات او برای کار «مریجن» لجوجانه مخالفت میکرد. در اینموقع بنظر میرسید که گانندی جی دیگر میل بنندگی را که در دوران روزه‌های قبلی خود همیشه حفظ کرده بود، از دست داده و خود را بدست حوادث سپرده است. احساس میشد که مرگ او نزدیک شده است. حتی با همه کس وداع کرد. اموال مختصری را که داشت بدیگران بخشید و قسمتی از آنها را پرستارانش داد و آماده مردن شد. اما دولت نمیخواست مسئولیت مرگ گانندی جی بگردنش بیفتد و باین جهت در آنموقع او را بطور ناگهانی آزاد ساخت. این آزادی درموقع بسیار حساسی صورت گرفت که او را از مرگ نجات داد. شاید یکروز بعد خیلی دیر میبود. ظاهراً آزادی او بر اثر اقدام «چ.ف. آندریوز» بود که برخلاف میل گانندی جی بدولت‌هند برای این کار فشار آورده بود.

در این ضمن روز ۲۳ اوت مرا از زندان دهرادون حرکت دادند و دوباره بزندان «نئی» منتقل کردند در حالیکه بیش از یکسال ونیم بود که در زندانهای دیگر بسر میبردم. درست در همین موقع خبر رسید که مادرم ناگهان بشدت بیمار شده است و او را بیمارستان برده‌اند. ظاهراً حالش بسیار وخیم شده بود و در نتیجه بجای ۱۲ سپتامبر که تاریخ آزادیم بود مراد در ۳۰ ماه اوت ۱۹۳۳ آزاد ساختند. بدینقرار دولت ایالتی نیز ۱۳ روز از مدت زندان مرا تخفیف داده بود.

ملاقاتی با گاندی جی

بلافاصله پس از آزادی سرعت خود را به لکنه‌وو به بالین مادرم رساندم و چند روزی را با او ماندم. پس از مدت درازی از زندان بیرون آمده بودم و احساس میکردم که با اطرافیان خود و با محیط خارج از زندان ارتباطم بکلی قطع شده است. همانطور که برای همه ما پیش می‌آید با یک نوع ناراحتی متوجه میشدم که در دورانی که من در زندان مانده بودم دنیا پیش رفته و تغییر یافته بود. بچه‌ها و پسرها و دخترها بزرگ‌تر شده بودند، ازدواجها، تولدها و مرگها روی داده بود. محبت و کینه، کار و تفریح، تراژدی و کمندی، همه چیز ادامه یافته بود. هر چه میدیدم و هر چه میشنیدم برایم اندکی تازه‌گی داشت. علائق و منافع تازه‌گی در زندگی پیدا شده بود. درباره موضوعهای تازه‌گی صحبت میشد، گوئی شط عظیم زندگی جریان یافته بود و مرا همچون خاشاکی در کنجی‌ها کرده بود. این احساس برایم زیاد خوش‌آیند نبود. درک میکردم که باید خود را با محیط جدید اطرافم منطبق سازم اما پیش خود ضرورتی برای اینکار احساس نمیکردم. بخوبی متوجه بودم که فقط دوران کوتاهی را بیرون از زندان خواهم گذرانم و طولی نخواهد کشید که مرا دوباره بزندان بازگردانند. پس چه لازم بود که خود را با وضعی منطبق سازم که میبایست بزودی آنرا نیز رها کنم؟

از نظر سیاسی هند کمی پیش‌آرام بود. فعالیتهای عمومی بطور وسیعی از طرف دولت تحت کنترل بود و از میان برده شده بود فقط گاه‌بگاه با زهم توقیف‌هایی صورت میگرفت. اما این سکوت هند بسیار پر معنی بود. این خاموشی یک سکوت شوم بود که بدنبال فرسودگی از تحمل یک دوران تضییقات و فشارهای وحشیانه پیش می‌آید، سکوتی که اغلب بسیار گویاست اما از حدود فهم دولتهایی که تضییقات را برقرار می‌سازند و مردم را تحت فشار می‌گذارند بیرونست. هند بصورت یک کشور پلیسی کم‌نظیر در آمده بود و طرز فکر پلیسی در تمام محافل دولتی حکمفرما بود. هر نوع تظاهر علنی به عدم موافقت با دولت از میان رفته بود و یک ارتش عظیم از جاسوسان و پلیسان مخفی در سراسر کشور پراکنده شده بود.

تزلزل روحی و یأس و ترس در میان مردم احساس میشد. هر نوع فعالیت سیاسی مخصوصاً در مناطق روستائی بلافاصله مورد تعقیب و سرکوبی قرار میگرفت. فرمانداران ایالات میکوشیدند اعضای کنگره و عناصر متمایل به کنگره را از شهرداریها و سازمانهای محلی واداری بیرون بریزند. بنظر دولت هر کس که با اتهام شرکت در نافرمانی عمومی بزندان رفته بود دیگر برای تدریس در مدارس شهرداری و کار کردن در مؤسسات عمومی و خدمت در هیچگونه پست و مقام اداری صلاحیت نداشت. حتی شهرداریها که مؤسسات ملی بودند بشدت تحت فشار قرار داشتند و چنانچه به این دستورات غیرقانونی و اخراج اعضای کنگره تن در نمیدادند اعتبارات و کمکهای مالیشان قطع میشد. نمایان ترین نمونه های این فشارها در شهرداری کلکته صورت میگرفت. خیال میکنم که دولت ایالتی بنگال حتی قانونی هم بر ضد استخدام کسانی که بهعلل سیاسی زندانی شده بودند بتصویب رساند. اخبار فعالیتهای نازیها که در آلمان روی کار آمده بودند در مقامات رسمی انگلیسی دولت هند و مطبوعات وابسته به آنها اثر فوقالعاده ای داشت. آنها از این وقایع برای توجیه اقدامات خود استفاده میکردند و دائماً برخ ما میکشیدند که اگر سر و کارمان با نازیها می افتاد وضعمان هزاران بار بدتر میبود!

در واقع نازیها میزانها و رکوردهای جدیدی برای جنایت و فشار بوجود آورده بودند و رقابت کردن با آنها کار آسانی نبود. اما با اینهمه شاید در آن موقع وضع ما از آنچه آنها میکردند نیز بدتر بوده است. قضاوت در این باره برایم بسیار دشوار است زیرا از تمام وقایعی که در ظرف این پنج سال اخیر در قسمتهای مختلف هند روی داده است بدرستی اطلاع ندارم. دولت بریتانیا در هند عقیده دارد که باید طوری عمل کند که دست راست از دست چپ خبر نداشته باشد و در نتیجه با هر نوع پیشنهاد برای انجام تحقیقات بیطرفانه هر چند هم که همیشه در موارد تحقیقات، کفه ترازو را بطرف دولت متمایل سازند مخالفت میکند.

تصور میکنم این حرف صحیح است که مردم عادی و متوسط انگلیسی از خشونت نفرت دارند. نمیتوانم تصور کنم که ملت انگلیس هم حاضر باشد مثل نازیها از بکار بردن و تکرار کلمه «خشونت» افتخار کند. حتی وقتی هم که عملاً خشونت را بکار می بندند تا اندازه ای از آن شرمند میشوند. اما گمان دارم که ما چه آلمانی، چه انگلیسی و چه هندی همگی فقط پوشش بسیار نازکی از رفتار انسانی و تمدن آمیز داریم و همینکه شهوات ما بیدار میشوند این قشر نازک از میان میرود و ماهیت واقعی ما که با زشتی خود در زیر آن پنهانست نمایان میگردد. جنگ بزرگ بشکل هولناکی جامعه بشری را مورد خشونت

قرارداد و عواقب آنرا در موقع قحطی و گرسنگی مهیبی که بر اثر محاصره آلمان حتی پس از پایان مخاصمات پیش آمد بچشم دیدیم. همانطور که یکی از نویسندگان انگلیسی مینویسد آن ماجرا «یکی از زشت‌ترین، خشن‌ترین و نفرت‌انگیزترین وحشیگری‌هایی بود که ممکن است از جانب ملتی صورت پذیرد». در هندی هم حوادث سالهای ۱۸۵۷ و ۱۸۵۸^۱ فراموش نشده است. در واقع هر وقت پای منافع خودمان بمیان می‌آید دیگر تمام مقررات عالی اخلاقی و ملاحظات انسانی فراموش میگردد، دروغ صورت «تبلیغات» را بخود میگیرد و خشونت‌ها و جنایات با اسم «محدود ساختن علمی» و «حفظ نظم و قانون» نامیده میشود.

این امر گناه هیچ فرد یا هیچ شخص خاصی نیست. کما بیش هر کس که در چنان وضع و شرایطی قرار گیرد بهمین شکل عمل میکند. در هند و در هر کشوری که تحت تسلط خارجی قرار دارد همواره يك تهدید دائمی و پنهانی از طرف مردمی که طبعاً خواهان استقلال هستند بر ضد قدرت حاکمه وجود دارد. این تهدید گاه بگاه نمایان تر میشود و صورت فعال‌تری بخود میگیرد. ترس از همین خطر است که خصوصیات قدرت نظامی را با تمام جنبه‌های ناگوارش در دستگاه حاکمه توسعه میدهد. ما این خصوصیات را در طی سالهای اخیر به کاملترین صورتی در هند احساس کرده‌ایم زیرا در این سالها خطر و تهدید ما برای دستگاه حاکمه بسیار نیرومند و مؤثر شده است. اما میتوان گفت که ما در هند تقریباً همیشه در تحت نفوذ و تسلط فکر نظامی (یا عدم نظام واقعی) قرار داشته‌ایم. این امر یکی از نتایج وجود «امپراطوری» بوده است که هم طرف محکوم و هم طرف حاکم، هر يك را به نوعی دستخوش انحطاط ساخته است:

انحطاط هندیان با اندازه کافی همیشه نمایان است و انحطاط دستگاه حاکمه انگلیسی هم که نرمش و انعطاف بیشتری دارد در مواقع بحرانی نمایان میگردد. اما يك گروه سوم هم هستند که متأسفانه از نتایج این هر دو انحطاط رنج میبرند. در زندان من فرصت فراوانی داشتم که نطقهای مقامات عالی و پاسخهایی را که در مجامع و شوراهاى دولتی بسؤالات مختلف نمایندگان میدادند و بیانه‌های دولتی را با دقت بیشتری بخوانم. ملاحظه میکردم که در ظرف سه سال اخیر يك تغییر محسوس در آنها حاصل شده است و این تغییر بتدریج بیشتر و بیشتر نمایان میگردد. تمام این قبیل اظهارات کم کم صورت خشن‌تر و تهدید آمیز تر بخود میگرفت و بشکل حرفهای يك سر-گروه‌بان که با افراد زیر فرمان خود صحبت کند درمی‌آمد. یکی از نمونه‌های نمایان آن

۱- سالهای نخستین طغیان و انقلاب ملی هند بر ضد انگلیسیها که با کشتارهای فجیع و قتل عام‌ها هولناک همراه

بود. در فصول اول کتاب هم به آن اشاره کرده شده است. م.

نطقی بود که تصور میکنم از طرف یکی از مأمورین پادگان نظامی مقیم «میدناپور» در بنگال در نوامبر یا دسامبر ۱۹۳۳ ایراد شد. در اظهارات او همه جا تهدید «وای بر مغلوب»^۱ جلوه گر بود.

جالب توجه این بود که اروپائیان غیررسمی که در يك مقام با مسؤولیت دولتی هم قرار نداشتند، در همه جای هند و مخصوصاً در بنگال حتی از صاحبان مقامهای رسمی نیز متجاوزتر بودند و خشونت بیشتری نشان میدادند. در واقع هر دو دسته آنها، چه اروپائیان که در مقامهای رسمی قرار داشتند و چه اروپائیان غیررسمی، در رفتار و گفتار خود بطور نمایانی تمایلات فاشیستی ابراز میداشتند.

یکی از موارد بسیار پر معنی و بیان کننده خشونتها، بدار آویختن چند تن از زندانیان و محکومین جنائی در استان «سند» میباشد که اخیراً اتفاق افتاد. ظاهراً از آن جهت که تعداد جنایات در این ناحیه افزایش مییافت مقامات دولتی تصمیم گرفتند چند تن از جنایتکاران را در برابر عموم اعدام کنند تا بخیال خود دیگران را بترسانند. مخصوصاً تسهیلات و امکانات فراوانی برای مردم فراهم شده بود تا در مراسم اعدام و بدار آویختن آنها حضور یابند و این منظره مخوف را تماشا کنند و گفته میشود که هزاران نفر در آن موقع جمع شده بودند^۲.

بدینقراریس از رهایی از زندان اوضاع سیاسی و اقتصادی هند را مطالعه میکردم که هیچ شوق و رضایتی برایم بوجود نمی آورد. بیشتر رفقایم هنوز در زندان بودند و بازداشتها هنوز هم ادامه داشت. قوانین استثنائی در کمال خشونت مورد عمل بود. سانسور مطبوعات را خفه میکرد و مکاتبات پستی را بسیار دشوار میساخت.

یکی از همکارانم بنام «رفیع احمد قدوائی»^۳ از تجاوزات و مزاحمتهای سانسور در

۱- ترجمه يك جمله معروف لاتینی است که مفهومش اینست که مغلوب همیشه در نجات اراده غالب قرار دارم.

۲- شاید خواننده ایرانی که هر چند که یکبار مناظر بدار آویختن را می بیند یا عکسهای مربوط به آنرا در روزنامهها تماشا میکند از این انتقاد و تذکر نویسنده متعجب شود. اما حقیقت اینست که تذکرو انتقاد نویسنده از آنجهت میباشد که در دیای متمدن اکنون سالهاست که کسی را در برابر عموم بدار نمی آویزند و اصولاً در بسیاری از کشورها مجازات اعدام ملغی شده است و آنرا يك خشونت غیر انسانی تلقی میکنند. در سایر کشورهای متمدن هم که اعدام صورت میگیرد میکوشند به آسانترین وسایل باشد و در هر حال در برابر مردم انجام نشود. زیرا این عمل خشونت آمیز روح انسانی افراد را جریحه دار میسازد و سر مشق خشونتی ب مردم میدهد. - م

۳- رفیع احمد قدوائی از مبارزین مسلمان هند بود که پس از استقلال در دولت هند سمت وزارت پافت و متأسفانه اخیراً در گذشته است. - م

مورد مکاتباتش خیلی ناراحت و عصبانی بود زیرا نامه‌هایش را مدتی نگاه می‌داشتند و خیلی دیر باو میرساندند. گاهی هم نامه‌ها بکلی گم میشد و او در برابر نویسندگان آنها که نمیدانستند نامه‌هایشان ترسیده است مسئول میگشت. خیلی دلش میخواست که به مأمورین سانسور بگوید لااقل کار خودشانرا سریع تر و دقیق تر انجام دهند اما آیا بچه کسی میتواند رجوع کند؛ دولت اصولاً منکر وجود سانسور بود و مقامات رسمی هرگز وجود آنرا اعتراف نمی‌کردند. ظاهراً چند تن از مأمورین پلیس مخفی بطور مخفیانه این کار را انجام میدادند. اما علناً درباره آنها و مأموریتشان چیزی گفته نمیشد. بالاخره «رفیع احمد» مشکل خود را باین طریق حل کرد که نامه‌ئی خطاب به مأمورین سانسور نوشت و آنرا در پاکتی گذاشت و روی پاکت اسم و آدرس خود را بعنوان گیرنده نامه نوشت و آنرا بصندوق پست انداخت. مسلماً این نامه بدست مأمورین سانسور که همه نامه‌های رسیده بنام او را میدیدند رسید زیرا از آن پس مکاتبات واصله رفیع احمد منظم تر شد و آنها را خیلی سریع تر میرساندند.

هیچ دلم نمیخواست که دوباره بزندان برگردم. دیگر زندان برایم کافی بود اما در آن وضع موجود اگر از فعالیت‌های عمومی و اجتماعی مطلقاً کناره‌گیری نمی‌کردم ممکن نبود از زندان محفوظ و مصون بمانم. من هم که چنین خیالی نداشتم بنا بر این احساس می‌کردم که ناچار باز با دولت تصادم پیدا خواهم کرد. مقررات مختلفی وجود داشت که مرا محدود می‌ساخت و طبعاً بتصادم میان من و دولت منتهی میشد. بعلاوه در هر لحظه هم باز ممکن بود که دستوری برایم صادر کنند که فلان کار را بکنم و از فلان کار دیگر خود داری کنم. طبعاً تمام وجودم از اینکه مجبور باشم در راه خاصی بروم و از این قبیل دستورات تبعیت کنم عاصی میشد. دولت میکوشید کسه با تمام وسایل خود مردم هند را بترساند و با زور تحت تسلط خود نگاهدارد. البته در چنین شرایطی من هم ناتوان میشدم و نمیتوانستم در زمینه‌های وسیعی فعالیت کنم اما لااقل میتوانستم که خودم شخصاً زیر بار زور نروم و به اطاعت اجباری گردن ننهیم و بنا برین طبعاً باز هم مرا بزندان میبردند.

میخواستم پیش از آنکه بزندان بازگردم بعضی کارها را انجام دهم. بیماری مادرم بیش از هر چیز دیگر توجهم را مشغول میداشت. حال او خیلی به کندی بهتر میشد، بقدری کند که یکسال تمام بستری ماند. همچنین با کمال بیصبری میخواستم گاندی جی را که در پونه بود به بینم. او نیز حالش بکندی بهتر میشد و عواقب ناگوار روزه اخیرش کم کم بهبودی می‌یافت. بیش از دو سال بود که او را ندیده بودم. در ضمن میخواستم هر چه پیشتر همکارانم را در استان خودمان به بینم تا نه فقط در باره اوضاع جاری سیاسی در

هند بلکه درباره تمام اوضاع بین‌المللی که ذهنم را بر کرده بود با هم گفتگو کنیم. در آنوقت یقین داشتم که دنیا بسوی يك فاجعه سیاسی و اقتصادی پیش می‌رود و ما نباید در هنگام طرح و بیان برنامه ملی خود این فکر را از نظر دور بداریم.

بعلاوه مسائل خانودگی هم وجود داشت که هنوز بهیچوجه به آنها نپرداخته بودم. حتی هنوز فرصت نگرفته بودم اوراق و اسناد مربوط بکارهای پدرم را پس از مرگش به بینم. ما زندگی خود را فوق العاده محدود و کوچک کرده بودیم اما باید هنوز هم تا میتوانستیم به محدودیت های جدیدتری پردازیم و طبعاً تا وقتی که خانه پدری را نگاه میداشتیم چنین کاری برایمان بسیار دشوار میبود. دیگر نمیتوانستیم برای خود اتومبیلی داشته باشیم زیرا وسیله نگاهداریش را نداشتیم بعلاوه بازهم ممکن بود هرروز دولت آنرا ضبط کند. من خود یا مشکلات مالی جدی مواجه بودم معیناً نامه‌های فراوانی برای درخواست کمک مالی به من میرسید که در برابر آنها نمیتوانستم از خنده خودداری کنم (سانسور حتی یکی از این نامه‌ها را هم نگاه نمیداشت!) در سراسر کشور و بخصوص در جنوب هند این تصور نادرست وجود داشت که من مردی بسیار ثروتمند هستم و باین جهت از من کمک مالی درخواست میکردند.

کمی پس از خروج از زندان خواهر کوچکترم «کریشنا» نامزد شد. خود او پس از یکسال زندانی بودن تازه چند ماه بود که از زندان آزاد شده بود. خیلی میل داشتم که پیش از آنکه دوباره مرا توقیف کنند عروسی او انجام گیرد.

به محض آنکه حال مادرم کمی بهتر شد و بمن اجازه حرکت داد برای ملاقات گاندی جی به «پونه» رفتم. با وجود اینکه هنوز ضعیف بود خوشحال بودم که او را دوباره میدیدم و ملاحظه میکردم که حالش رو به بهبودی است. مدت زیادی با هم صحبت کردیم. خوب پیدا بود که تفاوت و اختلاف قابل ملاحظه‌ای افکار و نظریات ما را درباره زندگی و سیاست و اقتصاد از یکدیگر جدا میسازد. اما از او بسیار سگزار بودم که با جوانمردی و قنوت سعی میکرد حتی المقدور با نظریات من همراه شود. در مکاتبات ما که بعداً انتشار یافت مسائل وسیع‌تری نیز که ذهن مرا پراساخته بود و مرا بخود مشغول میداشت مطرح گشت. هرچند در این نامه‌ها هم با زبان مبهمی به مسائل مختلف اشاره شده بود اما بطور کلی مسائل اساسی و مهم میان ما روشن شده بود. بسیار خوشوقت شدم که گاندی جی هم بالاخره اعلام داشت که لازمست منافع مستقر و موجود از دست صاحبان آنها خارج گردد و بشکل عادلانه. ترو صحیح‌تری مورد استفاده واقع شود منتها او اصرار میورزید که برای این کار باید وسایلی بکار برد که صورت تحول ملایم را داشته باشد و نه الزام و اجبار خشونت آمیز. اما از آنجا که بعضی از روشهایی که او پیشنهاد میکرد، بنظر من از يك نوع الزام و اجبار مؤدبانه

و محترمانه دور نبود اختلاف زیادی میان نظریات ما بنظر نمی‌رسید. در برابر او یکبار دیگر مثل سابق، احساس کردم که هر چند که شاید او از تجزیه و تحلیل دقیق بعضی نظریه‌ها و تئوریهای مبهم میگریخت و به آن رغبتی نشان نداد اما منطق و اقیات او را قدم‌به‌قدم به آنچه اجتناب ناپذیر بود یعنی ضرورت تغییرات و تحولات عمیق اجتماعی نزدیک میساخت.

گانندی‌جی موجود عجیبی بود. بگفته آقای « ورایر الوین » او شخصی از نوع مقدسین قرون وسطائی کاتولیک بود اما در عین حال یک رهبر بسیار عملی بود که نبض دهقانان هند را در دست داشت. هرگز نمیشد راهی را که او در مواقع بحرانی انتخاب میکند پیش بینی کرد، اما در هر حال این راه هر چه و هر گونه هم که میبود هیچ کس نمیتوانست نسبت به آن لاقید و بی‌اعتنا بماند زیرا روش او توجه همه کس را بخود جلب میکرد. شاید راهی که او انتخاب میکرد از نظر ما درست نمیبود اما در هر حال راه او همیشه راست و مستقیم بود. کار کردن با او بسیار لذت بخش بود اما ممکن بود که بالاخره روزی به یک دوراهی برسیم که راهمان از یکدیگر جدا شود و لازم باشد از هم جدا شویم. بنظر من هنوز مسئله جدائی ما از یکدیگر در آن موقع مطرح نبود. ماهنوز بشدت سرگرم مبارزه ملی بودیم و در راه تحصیل استقلال میکوشیدیم. نافرمانی عمومی گرچه بصورت ضعیف و انفرادی در آمده بود هنوز برنامه کار و روش مبارزه کنگره حساب میشد و ادامه داشت بنابراین در آنوقت برای ما بهترین کار این بود که همین راه را دنبال کنیم و در عین حال بکوشیم افکار و اصول سوسیالیستی را نیز در میان مردم و بخصوص در میان فعالین و مبارزین کنگره که نسبت بزندگی سیاسی هوشیارتر و بیدارتر هستند رواج دهیم بطوریکه برای وقتی که فرصت مناسبی پیش آید برای اعلام یک سیاست جدید و برداشتن یک قدم بزرگ به طرف جلو، آمادگی داشته باشیم.

در آن موقع که من بدیدن گانندی‌جی رفتم کنگره هنوز در وضع غیرقانونی قرار داشت و دولت جدا مصمم بود که با تمام وسایل و امکانات خود آنرا درهم بکوبد بنابراین ما باید صفوف درهم شکسته جبهه خود را ترمیم میکردیم و برای مقابله با حملات آینده دولت آماده میشدیم.

در آن موقع مهمترین مسئله‌ئی که در برابر گانندی‌جی مطرح بود جنبه شخصی داشت. گانندی‌جی نمیدانست که خودش چه باید بکند؟ او بر سر یک دوراهی قرار گرفته بود که اتخاذ تصمیم برایش آسان نبود. فعلا بعلت ضعف و بیماری ناشی از روزه‌اش در بیمارستان بسر میبرد اما دوران محکومیتش بسر نرسیده بود و او را بعلت بیماریش موقتاً آزاد کرده بودند. اگر بزندان بر میگشت و تقاضاهای سابقش را که سبب آخرین روزه‌اش شده بود

از سر میگرفت مسلماً با زهم دولت با او موافقت نمیکرد و بنابراین با زهم ناچار میشد دوباره روزه بگیرد. اما دلش نمیخواست که دیگر باین بازی موش و گربه پردازد و میگفت اگر يك بار دیگر مجبور شود در زندان روزه بگیرد ولو او را از زندان آزاد سازند به روزه خود ادامه خواهد داد و بعبارت دیگر آنقدر روزه خواهد گرفت تا بمیرد.

راه دومی که در برابرش وجود داشت این بود که در مدتی که هنوز از دوران رسمی زندانش باقی مانده بود (هنوز از محکومیت زندان یکساله اخیر او ده ماه و نیم باقی مانده بود) برای خود مشکلات جدی و جدیدی فراهم نسازد و فقط به توسعه نهضت هر یجن پردازد و از این راه ضمناً تماسهای خود را با فعالین کنگره حفظ کند و بهنگام ضرورت راهنماییها و توصیههای لازم را بایشان بدهد.

بالاخره سومین کاری که بنظرش میرسید این بود که فعلاً برای مدتی بکلی از سیاست و از کنگره کناره گیری کند و بقول خود این کارها را بدست «نسل جوان» بسپارد. مادر این موارد باهم به مشورت پرداختیم. طبعاً راه حل نخستین که باخطر مرگ احتمالی او همراه بود نمیتوانست مورد موافقت هیچ کس قرار گیرد.

راه سوم نیز در آن موقع صحیح و منطقی بنظر نمیرسید زیرا در موقعی که کنگره در حال غیرقانونی بسر میبرد اعلام جد شدن او از کنگره ضربت مهلکی برای آن بشمار میرفت که یاسبب میشد نافرمانی عمومی بطور کامل و قاطع متوقف شود و هر نوع اقدام دیگری هم غیر ممکن گردد و حتی کنگره نتواند بصورت قانونی در آید و فعالیت در حدود قوانین را از سر بگیرد، و یا اصولاً سبب انهدام و ازهم پاشیدن قاطع و کلی کنگره میشد زیرا کنگره هم از گاندی جی جدا میماند و هم بیشتر تحت فشار دولت قرار میگرفت. در آن موقع هیچ کس و هیچ گروهی نمیتوانست مسئولیت اداره سازمان وسیعی چون کنگره را عهده دار شود زیرا کنگره غیره قانونی اعلام شده بود و هیچگونه امکانی برای تشکیل جلسات و اخذ تماس با دیگران و پیدا کردن راه حل های مناسب از طریق مباحثات سیاسی وجود نداشت.

بدینقرار پس از حذف راههای اولی و سومی که در برابر گاندی جی قرار داشت فقط راه دومی برایش باقی میماند که فقط به نهضت علنی هر یجن پردازد اما خود این راه هم برای بسیاری از ما خوشایند نبود زیرا میدانستیم که پرداختن به نهضت هر یجن توجه عمومی را از مبارزات مستقیم سیاسی منحرف خواهد ساخت و ضربت شدیدی بر بقایای نافرمانی عمومی وارد خواهد کرد. وقتیکه گاندی جی که رهبر و رئیس مبارزه بود علناً خود را کنار میکشید و بکار هر یجن سرگرم میشد طبعاً اکثریت مبارزین و فعالین کنگره هم از او پیروی میکردند و دیگر حاضر نمیشدند باشور و شوق به مبارزات مستقیم سیاسی پردازند

و خود را به آتش اندازند. در عین حال راه دیگری هم وجود نداشت و باین جهت گاندی جی تصمیم خود را اتخاذ کرد و با اطلاع عموم رساند که خیال دارد فعلاً مبارزه خود را به نهضت هریجن اختصاص دهد.

در مذاکراتی که میان گاندی جی و من صورت گرفت هر دو معتقد شدیم - البته هر يك بجهت خاصی - که هنوز موقع آن فرانسیده است که نافرمانی عمومی بطور کامل قطع شده اعلان گردد و باید آنرا ولو بصورت خفیف و آرام و انفرادی هم که باشد حفظ کرد و ادامه داد. در مورد سایر امور هم نظر من این بود که باید توجه اشخاص را بیشتر بسوی سوسیالیسم و به موقعیت جهانی معطوف ساخت.

در موقع مراجعت از «پونه» و ملاقات گاندی جی، چند روزی را در بمبئی گذراندم و در آنجا توفیق یافتم که در مدت اقامت کوتاه خود رقصیدن «اودای شانکار»^۱ را بینم و این فرصت برایم صورت یک جشن شادی بخش و غیر منتظره را داشت. سالها بود که از تأثر و موسیقی و رادیو و همه چیز بکلی دور مانده بودم. حتی در دورانهای کوتاه آزادیم که چند مدتی در خارج از زندان بسر میبردم فعالیتها و گرفتاریهای مختلف آنقدر مرا مشغول میداشت که فرصت استفاده از این قبیل مظاهر هنری را پیدا نمیکردم. تا آنوقت فقط يك فیلم ناطق^۲ دیده بودم. از هنرمندان مشهور جهان سینما فقط اسمشان را شنیده بودم یا در روزنامهها خوانده بودم و هرگز فرصتی برای دیدن آثارشان پیدا نکرده بودم. مخصوصاً نسبت به تأثر کمبود شدیدی برای خود احساس میکردم و اغلب با میل و حسرت فراوان بر نامههای فصلهای تأثرها و نمایشات کشورهای اروپا و مقالات مربوط به آنها را در روزنامهها میخواندم.^۳

در شمال هند که محل زندگی من است حتی اگر در زندان هم نمیتوانم امکان و فرصتی برای دیدن نمایشنامهها و تأثرهای خوب برایم پیش نمی آمد زیرا چنین تأثرهایی وجود نداشت. بعقیده من تأثر در بعضی نواحی هند و از جمله تأثرهای بنگالی و گجراتی و ماراتی پیشرفتهائی کرده است اما تأثرهای هندوستانی صورتی ناموزون و نازیبا دارد یا الاقل داشته است (از توسعه و تکامل احتمالی تأثر در سالهای اخیر بی اطلاع هستم).

فیلمهای هندی هم چه فیلمهای صامت و بیصدا و چه فیلمهای ناطق بطوریکه میشنیدم

۱- اودای شانکار - یکی از معروفترین هنرمندان و استادان رقص هندیست که شهرت فوق العاده دارد.

۲- خوانندگان جوان این کتاب که شاید اصولاً فیلم سینمایی بیصدا ندیده باشند باید در نظر بگیرند که در

آن سالها که این کتاب نوشته میشد سینمای ناطق و صدادار هنوز خیلی نازکی داشت.

۳- در کشورهای بزرگ و متمدن معمولاً تأثرها و نمایشات بزرگ و اوپراها از اول پائیز آغاز میشود و تا آخر

بهار ادامه دارد. منظور از فصلهای تأثر و نمایشات همین دورانهای فعالیت سالنها و گروههای نمایش است. م.

هنوز ارزش هنری زیادی پیدا نکرده بودند و اغلبشان اوپرت‌ها یا ملودرام‌هایی بودند که از تاریخ قدیم یا از اساطیر باستانی ما اقتباس شده بود. این قبیل موضوعها چیزهایی است که شاید برای اهالی شهرنشین جالب توجه و خوشایند باشد. تضاد میان نازیباوسی خسته کننده این قبیل نمایشها با زیبایی و ظرافتی که هنوز در آوازه‌ها و رقصهای عامیانه مردم وجود دارد و حتی تأثرهای دهات و روستاها هم آنها را در خود حفظ کرده‌اند فوق‌العاده نمایانست.

در بنگال، در گجرات، و در جنوب ملاحظه میشود که توده‌های مردم روستایی بمیزانی تصور ناپذیر و شاید بدون آنکه خودشان متوجه باشند و بدانند، فوق‌العاده هنرمند و آرتیست هستند و این امر مایه مسرت فراوانست. در حالیکه وضع بورژوازی و طبقات پولدار شهری چنین نیست، گوئی آنها از محیط پراز زیبایی خود ریشه کن شده‌اند و تمام سنن هنری و زیبایی شناسی قدیمی خود را از دست داده‌اند. آنها منازل خود را با عکسها و تابلوهای رنگین بی ارزش و ارزان قیمت که بمقدار زیاد در آلمان و اطریش بچاپ میرسند یا گاهی هم با تابلوهای نقاشی «راوی وارما» تزئین میکنند. ساز محبوب ایشان هارمونیوم است. (من همیشه امیدوارم که یکی از نخستین اقدامات دولت هند مستقل اخراج کردن این ساز منفور باشد.) شاید هم مسئولیت و گناه عمده این بیدوقی و بی هنری بگردن تعلقه داران و مالکین بزرگ لکنهو و جا‌های دیگر است. آنها پول زیاد دارند و میخواهند با خریدن و نمایش چیزهای گوناگون ثروت خود را بدیگران هم نشان بدهند و برخ همه بکشند و در نتیجه خانه‌های خود را با بیدوقی و بی هنری فوق‌العاده بی تزئین میکنند و مردم دیگر هم که آنها را می‌بینند منازل و کارهای آنها را سرمشق خود قرار میدهند و در نتیجه این انحطاط عجیب ذوقی و هنری پیش آمده است.

از چند سال باینطرف يك رستاخیز هنری در تحت رهبری خانواده درخشان «تاگور» آغاز شده است این رستاخیز صورت نهضتی را پیدا کرده است که بتدریج تأثیر و نفوذ آن در سراسر کشور احساس میشود. اما در حالیکه مردم از هر طرف باسدها و موانع غیر قابل عبور محدود شده‌اند و در يك محیط آمیخته به ترس و وحشت بسر میبرند چگونه ممکن است که هنر در میان ایشان رونق و شکفتگی وسیعی پیدا کند؟

در مدت اقامت در بمبئی بسیاری از دوستان و رفقایم را دیدم که بعضی از آنها بتازگی از زندان بیرون آمده بودند. عناصر هوادار سوسیالیسم در این شهر قوی بودند. حوادث اخیر ناراحتی عظیمی در میان کسانی که در نهضت ما سررشته‌ها را در دست داشتند ایجاد

کرده بود .

اغلب آنها از گاندی جی از آنجهت که او بمسائل سیاسی با يك نظر روحانی و ما بعدالطبیعه مینگرد شدت انتقاد میکردند. من خود با اغلب این انتقادهما موافقت داشتم اما ضمناً بآنها متذکر میشدم که در وضع حاضر برای ما راه و چاره دیگر جز همراهی با گاندی جی وجود ندارد و باید وضع پیش آمده و تصمیم گاندی جی را میپذیرفتیم و براه خود ادامه میدادیم . زیرا اعلام متوقف شدن نافرمانی از فشار دولت بر ما نیکاست و فرصت و مهلتی بوجود نیآورده بود. هجوم دولتی همچنان ادامه داشت و هرگونه فعالیت مؤثر بزندان شدن افراد منتهی میشد.

در واقع نهضت ملی ما رشد بسیار یافته بود و بمرحله نئی رسیده بود که اگر دولت آنرا در هم نمیشکست نهضت ما اراده خود را بردولت تحمیل میکرد. مفهوم این وضع آن بود که نهضت نمیتوانست از این مرحله عقب برود. هرچندهم که نافرمانی اسماً ملغی شده بود بازهم میبایست بهر صورت شده آنرا ادامه داد زیرا هرچندهم که نتایج ظاهری آن ناچیز میبود در هر حال یکنوع ادامه مبارزه بشمار میرفت که ارزش معنوی و روحی آن اهمیت داشت. بعلاوه در جریان این فعالیتها و در حالیکه مبارزات ادامه داشت خیلی آسانتر میشد افکار رادرجهت جدید سوق داد و برای انتشار عقاید تازه کوشید . اگر فعالیت و مبارزه رها میشد یکنوع حالت رخوت و سستی روحی پیش می آمد که فعالیت تبلیغاتی و انتشار افکار جدیدراهم دشوار میساخت.

آری برای ما راه دیگری وجود نداشت یا باید همین راه را ولو آرام و بی صدا ادامه میدادیم یا اینکه بادولت سازش میکردیم و فقط بفعالیت علنی و قانونی در حدود شرکت در شوراها و دولتی و مجامع قسانونگزار میپرداختیم . وضع دشواری بود . انتخاب راه آسان نبود. خوب میتوانستم شدت کشمکش روحی و درونی را که در همکارانم ایجاد شده بود بفهمم زیرا خودم نیز همین حالات را گذرانیده بودم.

در سببی هم مثل همه جای دیگر هند گاهی با بعضی اشخاص بر میخوردم که تئوریهای سوسیالیستی را بصورت عالی خیالی و در میان ابرها بتصور می آوردند و آنرا عذر موجهی برای عدم اقدام خود قرار میدادند . واقعاً خشم آور بود که گاهی با افرادی روبرو میشدیم که خودشان هیچ کار مهمی انجام نمیدادند اما دائماً از کسانی که بار سنگین مبارزه را بدوش میکشیدند انتقاد میکردند و آنها را مرتجع میخواندند. این سوسیالیستهای زبانی در باره گاندی جی که او را «آرشی- رآکسیونر» (فوق العاده مرتجع) مینامیدند انتقادات زیادی طرح میکردند. دلایل زیادی می آوردند که از نظر منطق تقریباً غیر قابل تردید

بود، اما این حقیقت هم وجود داشت که این «مرتجع فوق العاده» هند را بخوبی می‌شناخت، هند را کاملاً درک می‌کرد، تقریباً مظهر خود هند دهقانی شده بود، و تمامی يك ملت را چنان برانگیخته و بهیجان آورده بود که هیچک از باصطلاح انقلابیون نتوانسته بودند تا کنون چنین کاری انجام دهند. گاندی جی حتی در نهضت اخیر هر یکن نیز با نرمی و ملایمت و در عین حال بصورتی مقاومت ناپذیر، به تعصبات مذهبی «هندو» حمله برده بود و ارکان آنرا متزلزل ساخته بود. و بهین جهت بود که تمامی گروه متعصبین هندو، یکجا بمخالفت با او پرداخته بودند و هر چند که گاندی جی نسبت با ایشان با ملاحظت و ادب و احترام رفتار می‌کرد آنها او را خطرناکترین دشمن خود می‌شمردند.

گاندی جی در راه اختصاصی خودش یکنوع قدرت مخصوصی دارد که می‌تواند نیروهای عظیمی را یکباره برانگیزد و بکار وادارد و حرکتی همچون حرکت امواج و چین‌هایی که در سطح آب درست میشود ایجاد کند که در میلیونها نفر تأثیر بگذارد. گاندی جی چه مرتجع باشد و چه انقلابی در هر حال قیافه هند را تغییر داده است، به يك ملت مأیوس و شکست خورده سرفرازی و شخصیت بخشیده است، در میان توده‌های مردم قدرت و هوشیاری و بیداری ایجاد کرده است و مسئله هند را بصورت يك مسئله جهانی در آورده است. روشهای مبارزه عدم خشونت، عدم همکاری، مقاومت مسالمت آمیز و نافرمانی عمومی صرف نظر از هدفها و جنبه‌های ما بعد طبیعی که ممکن است برای آنها تعیین گردد، يك راه منحصر بفرد و بسیار مؤثر است که گاندی جی برای مبارزه در هند و در تمام دنیا بوجود آورده است و بدون تردید این روشها مخصوصاً برای اوضاع و شرایط اختصاصی هند بسیار مفید و مؤثر بوده است.

فکر میکنم کاملاً صحیح است که ما همواره انتقاد شرافتمندانه و صحیح را مورد تشویق قرار دهیم. ما باید حتی المقدور مباحثات وسیع عمومی در باره مسائل مختلف زندگی سیاسی و اجتماعی خود داشته باشیم. اما در مورد گاندی جی متأسفانه موقعیت ممتاز او اغلب مانع این مباحثات میگردد. همیشه يك تمایل عمومی وجود داشته است که عیناً از فکر او پیروی کنند و همه خواسته‌اند اتخاذ تصمیم را بعهده شخص او بگذارند و البته این وضع کاملاً نادرست بوده است. يك ملت نمیتواند پیشرفت کند مگر آنکه هدفهای روشن و وسایل اقدام صریحی داشته باشد که از راه گفتگو و مباحثه تعیین گردد و مورد قبول عمومی واقع شود و بر اساس آن يك همکاری و انضباط آهنین بوجود آید. يك ملت را نمیتوان با اطاعت کور کودکانه در راهی که برایش تعیین میشود و پیش پایش قرار میگیرد بجلو برد. هیچ موجود بشری هر قدر هم که بزرگ باشد نمیتواند انتقاد ناپذیر باشد و بالاتر از انتقاد قرار گیرد. اما وقتی که انتقاد فقط وسیله‌ای برای گریختن از فعالیت و بهانه‌ئی برای عدم اقدام میشود

خود آن کاملاً نادرست و اشتباه میباشد. مخصوصاً در مورد سوسیالیستهای این طرز اقدام بمعنی محکوم ساختن خود آنها در افکار عمومی خواهد بود زیرا توده‌ها از روی اعمال و فعالیتها درباره اشخاص قضاوت میکنند. لنین میگوید: «کسی که به بهانه تصورات و رؤیاهای خود درباره وظایف سبک و شیرین آینده از انجام وظایف دشوار کنونی میگریزد و شانه خانه میکند يك اپورتونیست میشود. مفهوم این امر در واقع عجز از همراه شدن با جریان تاریست که هم اکنون در حال پیشرفت میباشد و بمعنی جدا ماندن از آنها، بخاطر تصورات خیالی و رؤیاتی خواهد بود.»

سوسیالیستها و کمونیستهای هند بمقدار وسیعی بانوشته‌ها و کتابهای پرورش یافته‌اند که به پرولتاریای صنعتی مربوط است. در بعضی از نواحی ممتاز هند مانند بمبئی یا اطراف کلکته کارگران صنایع زیاد هستند. اما در سایر نواحی دهقانان و پرولتاریای کشاورزی اکثریت را تشکیل میدهند و بنابراین مسئله‌هند را نمیتوان باقوانین مربوط به پرولتاریای صنعتی بشکل مؤثری حل کرد. در هند کنونی احساسات ناسیونالیستی و اقتصاد کشاورزی اولویت و اهمیت بیشتر دارد و سوسیالیسم اروپائی بزحمت میتواند در این مرحله با ماتناسبی داشته باشد. وضع روسیه پیش از جنگ (جهانی اول) کما بیش به وضع هند شباهت داشت اما در آنجا هم بعلت همین عدم تناسب، اتفاقات فوق العاده و غیرعادی و ناگواری روی داد و بیمعنی خواهد بود اگر انتظار داشته باشیم همان وقایع و اتفاقات در جاهای دیگر هم تکرار شود.

من معتقدم که فلسفه کمونیستی بما کمک میکند که اوضاع موجود هر کشور را بدرستی تجزیه و تحلیل کنیم و بفهمیم و حتی راه پیشرفتهای آینده را هم بما نشان میدهد. اما اگر بخواهیم این فلسفه را بدون توجه بواقعیات و مقتضیات و بشکلی کورکورانه و نسنجیده با هر مورد منطبق سازیم تجاوز و بی اعتنائی ظالمانه‌ئی نسبت به خود این فلسفه خواهد بود. در هر حال زندگی ماجرائی پیچیده است و گاه اتفاق می افتد که تصادمات و تضاد-های زندگی کمی یا س انگیز میشود. تعجب آور نخواهد بود که نظریات اشخاص با هم مختلف باشد یا حتی رفقای که مسائلی را یکسان طرح میسازند نتیجه گیریشان متفاوت باشد. اما در هر حال کسی که بکوشد ضعفهای خود را در پشت جملات درخشان و اصول عالی و نجیبانه پنهان سازد عنصری مشکوک بشمار میرود. کسی که سعی دارد بوسیله پیروی و اطاعت از دولت یا از راههای مشکوک دیگر خود را از رفتن بزندان محفوظ نگاهدارد و در عین حال هم به انتقاد گستاخانه از دیگران میپردازد مثل اینست که به هدفی که مدعی دفاع از آنست توهین و تجاوز کند.

بمبئی يك شهر بزرگ است که در آن اشخاصی از ملل مختلف زندگی دارند و

همه جور مردم در آن هستند. اما روش یکی از اهالی مشهور آنجا در نظر واقعاً بسیار حیرت-انگیز بود زیرا او از نظر سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و مذهبی با شکل مختلف جلوه میکرد. بعنوان يك رهبر کارگری «سوسیالیست» بود، از نظر سیاسی خود را «دموکرات» مینامید در عین حال نسبت به متعصبین مذهبی «هندو مها سابهها» هواداری نشان میداد و وعده میکرد که از مذهب قدیم و عادات اجتماعی باستانی حمایت کند و از قوانینی که متناقض با آنها باشد جلوگیری بعمل آورد، در مواقع انتخابات از طرف «ساناتانیست» ها نامزد میشد که کاهنان معابد مرموز باستانی بودند. تازه تمام این جلوه های گوناگون برایش کافی نبود و با کمال شدت به انتقاد از کنگره هم میپرداخت و گانندی جی را يك نفر مرتجع میشمرد. این شخصیت عجیب با همکاری چند تن دیگر فعالیتی بنام «حزب دموکراتیک کنگره» آغاز کرد که اتفاقاً هیچ رابطه ای با دموکراسی نداشت و ارتباطش با کنگره هم فقط از آن جهت بود که عالیجنابان به آن حمله میکرد. ضمناً از آنجا که در جستجوی میدانهای فعالیت جدیدی هم برای خود بود بعنوان نماینده کارگران در کنفرانس بین المللی کار در ژنو نیز شرکت میکرد. تقریباً میشد فکر کرد که او با این خصوصیات متضاد کاملاً شایستگی دارد که در يك دولت «ملی» بسپک انگلیسی مقام نخست وزیری را عهده دار شود. حقیقت اینست که اشخاصی چون او که بتوانند اینهمه نظریات مختلف و فعالیتهای متضاد را در خود جمع کنند بسیار نادر هستند و عجیب آنکه در میان کسانی که از کنگره انتقاد میکردند کسان زیادی از این قبیل بودند که بهمه رنگی در می آمدند و در هر جا انگشتی داشتند و بعضی از آنها خود را سوسیالیست هم مینامند و در واقع اسباب بد نامی و رسوائی سوسیالیسم میشدند.

نظریه لیبرالی

در مدتی که برای ملاقات با گاندی جی در «پونه» بودم یکروز عصر باتفاق او به «خانه انجمن خدمتگذاران هند» که یکی از کانونهای لیبرالهاست رفتیم. در مدت یکی دو ساعتی که آنجا بودیم بعضی از اعضای آن انجمن سؤالاتی درباره مسائل سیاسی مطرح میساختند و گاندی جی هم با آنها پاسخ میداد. آقای «سرینواساستری» رئیس انجمن در آنجا نبود. پانددیت «هریدای نات کنزرو» که شاید از اعضای دیگر آن انجمن شایسته تر است نیز حضور نداشت اما بعضی از اعضای عالی رتبه آن حاضر بودند. بعضی از ما که اتفاقاً در آنجا بودیم با تعجبی که هر لحظه بیشتر میشد به صحبتها گوش میدادیم زیرا آن سؤالات همه درباره مسائل بسیار جزئی و اتفاقات ناچیز بود. بیشترشان موضوع قدیمی درخواست ملاقات گاندی جی با نایب السلطنه را پیش میکشیدند که از طرف نایب السلطنه رد شده بود.

در دنیائی که از مسائل گوناگون پر بود و در موقعی که کشورشان بخاطر آزادی خود مبارزه دشواری را دنبال میکرد و صدها سازمان مختلف غیر قانونی اعلام شده بود آیا واقعاً همین موضوع مهمترین مسئله را تشکیل میداد؟ بحرانهای دهقانی و کشاورزی و انحطاط صنایع سبب بیکاری عمومی میلیونها نفر شده بود. در بنگال، در استان مرزی و در سایر نواحی هند حوادث تلخ و تأسف آوری روی میداد. آزادی فکر کردن و گفتن و نوشتن و اجتماع کردن بکلی از میان رفته بود. همچنین مسائل فراوان ملی و بین المللی دیگری هم وجود داشت که بسیار پراهمیت بود. اما تمام سؤالات آنها به اتفاقات بسیار بی اهمیت محدود میشد و فقط درباره عکس العملهای احتمالی نایب السلطنه و دولت هند در برابر اقدام و تماس گاندی جی فکر میکردند.

در من يك احساس ناراحت کننده و غریب پیدا شده بود. انگار به صومعه می وارد شده بودم که ساکنین آن از مدتها پیش تماسشان با دنیای خارجی قطع شده بود. در صورتیکه این دوستان محترم ما همه باصطلاح از سیاستمداران فعال بودند و هر يك از

آنها شخصیت ممتازی شمرده میشدند که در خدمات و فعالیت‌های عمومی سوابق ممتدی داشتند. در واقع همین‌ها بودند که با اتفاق چند تن دیگر ستون فقرات «حزب لیبرال» را تشکیل میدادند. بقیه افراد حزب گروه مبهم و بیشکلی بیش نبودند که خیلی به ندرت با فعالیتهای سیاسی تماس پیدا میکردند. بعضی از این آقایان مخصوصاً در بمبئی و مدرس با اعضای انگلیسی دولت تفاوتی نداشتند و نمیشد آنها را از یکدیگر تشخیص داد.

همیشه مسائلی که در يك کشور مطرح میشود مقیاسی از اندازه پیشرفت سیاسی آن کشور بدست میدهد. اغلب ضعف و شکست يك کشور از این واقعیت ناشی میشود که نمیتواند مسائل حقیقی زندگی خود را بدرستی تشخیص دهد و برای خود مطرح سازد. یکی از جهات عمده عقب ماندگی سیاسی ما همین است که وقت و نیرو و اشتیاق خود را مثلاً برای توزیع مقامها از نظر فرقه‌های مذهبی تلف میکنیم یا احزابی بر اساس عقاید مذهبی تشکیل میدهیم و مباحثه درباره آنها را مهمترین مسائل حیاتی خود می‌شماریم.

سؤالات و مسائلی هم که آنروز در «خانه انجمن خدمتگذاران هند» برای گاندی‌جی مطرح می‌ساختند در واقع همچون آئینه‌ئی بود که حالت روحی شکفتانگیز آن انجمن و «حزب لیبرال» را منعکس می‌ساخت. بنظر میرسد که آنها هیچگونه اصول سیاسی یا اقتصادی برای خود نداشتند، نظرایشان وافق فکریشان بسیار محدود بود. سیاستشان از حدود حرفهای سالن‌ها و تالارها تجاوز نمی‌کرد و فقط در این حدود بود که آیا مقامات عالی‌رتبه چه خواهند کرد یا چه نخواهند کرد؟

در مورد این آقایان ممکن است که نام «حزب لیبرال» که بر خود نهاده‌اند شخص را گمراه سازد. این کلمات در جاهای دیگر و مخصوصاً در انگلستان مفهوم خاصی دارد که اساساً شامل یک رشته اصول اقتصادی مانند «تجارت آزاد» و «آزادی عمل اقتصادی» و نظایر آن میشود و ضمناً يك نوع اعتقاد ایدئولوژی به آزادی فردی و آزادیهای مدنی و اجتماعی را نیز همراه دارد. تمایلات و سنن لیبرالی در انگلستان بر اساس مبانی اقتصادی تکیه داشت. تمایل بداشتن تجارت آزاد و رهائی از تسلط قیود و انحصارها و مالیاتهای پادشاه يك سلسله تمایلات سیاسی آزادیخواهانه را در لیبرالهای انگلستان بوجود آورد. اما لیبرالهای هند چنین سابقه و زمینه عملی ندارند. آنها به تجارت آزاد عقیده ندارند زیرا برای حفظ منافع خودشان خواهان حمایت از بازرگانی و صنایع داخلی بوسیله کنترلهای گمرکی میباشند. به آزادیهای فردی و مدنی هم همانطور که حوادث اخیر نشان داد هیچ اهمیتی نمیدهند. همچنین ارتباطهای نزدیک آنها با دولتهای استبدادی نیمه فئودال هند که در آنجاها حتی ابتدائی‌ترین موازین دموکراسی و آزادی فردی هم وجود ندارد و هواداری کلی آنها از این دولت‌ها یکی از خصوصیات است که آنها را از نوع

لیبرالهای اروپا مجزا و متفاوت میسازد .

درحقیقت لیبرالهای هند بهیچوجه بمعنی واقعی کلمه «لیبرال» نیستند یا شاید باید گفت که آنهاچه هستند زیرا آنها مبانی فکری استوار و مثبتی ندارند و هرچند تعدادشان بسیار معدود است باز هم نظر هر يك با دیگری تفاوت دارد . آنها فقط در منفی بافی خیلی نیرومند هستند . خطا و اشتباه را در همه جا و همه چیز می بینند و ظاهراً میکوشند خود را از این اشتباهات دور نگاهدارند و امید وارند که با این روش خود «حقیقت» را بدست خواهند آورد . در نظر ایشان حقیقت ، همواره در حد فاصل میان دو قطب مخالف و در میانه دو نظر مختلف قرار دارد . آنها از راه انتقاد کردن نظرهای تند و افراطی تصور میکنند که خودشان عناصری شایسته ، معتدل و نیکوکار خواهند بود . آنها بعلمت این روش خود همواره از جریانات فکری دشوار و پیچیده دور میمانند و همچنین هرگز برای پیشنهاد و اظهار يك فکر مثبت خود را بدرد سر نمی اندازند . مثلاً بعضی از آنها بشکل مبهمی احساس میکنند و میگویند که کاپیتالیسم و سرمایه داری در اروپا موفقیتی بدست نیاورده است و بزحمت افتاده است ، اما از طرف دیگر سوسیالیسم هم بشکل ناپایانی بد است زیرا منافع مستقر و موجود دستگاه حاکمه را مورد حمله قرار میدهد . بنظر آنها ظاهراً باید يك راه حل عرفانی معتدل و متوسطی در آینده برای این موضوعات پیدا شود که همچون خانه می در نیمه راه هر يك از این دو قطب باشد و ضمناً تا آنوقت باید منافع موجود کنونی همچنان محفوظ و مستقر و دست نخورده بماند . روش این آقایان لیبرال طور است که اگر مثلاً این مباحثه بمیان آید که زمین مسطح است یا دایره می مسلماً آنها هر دو نظر را افراطی می شمارند و رد میکند و از روی احتیاط اظهار میدارند که ممکن است زمین مربع یا بیضی شکل باشد .

آنها درباره مسائل بسیار ناچیز و بی اهمیت به هیجان می آیند و تماشاچیست که چگونه در این قبیل موارد هیاهو و جنجال راه می اندازند . از نزدیک شدن به مسائل اساسی دانسته یا ندانسته پرهیز دارند زیرا این قبیل مسائل و مشکلات در مانتهای اساسی میخواهد و شهامت و فکر و اقدام لازم دارد که در آنها نیست . باین جهات است که اصولاً شکست یا پیروزی لیبرالها نتایج ناچیزی دارد . آنها به هیچ اصلی پایبند نیستند . صفت نمایان و مشخص کننده این حزب ، اگر بتوان گفت چنین صفتی دارند ، اینست که در هر کار بد یا خوب میانه رو باشند . نظریه آنها در باره تمام زندگی همین است و شاید اسم قدیمی «اعتدالی»ها^۱ مناسبترین نام برای ایشان بود .

۱- به فصول اول کتاب میتوان رجوع کرد . در آنجا دیده میشود که لیبرالها سابقاً اعتدالیها یا باصطلاح

«در حالیکه «توری»ها مرا «ویگ» و «ویگها» توری مینامند
«افتخار من در میان توری است.»^۱

اما هر قدر هم که میان توری شایان تحسین باشد يك خصلت عالی و درخشان نیست زیرا شخص را کودن میکند و بهمین جهت است که لیبرالهای هند هم متأسفانه يك «گروه کودن» شده اند که قیافه های تلخ و تیره می دارند. در نوشته ها و صحبت هایشان کودن و کسل کننده هستند و روح شوخی و ظرافت را کم دارند. البته در میان ایشان استثنائاتی هم وجود دارد و از این حیث نمایان ترین نمونه آنها «سرتج بهادر ساپرو» است که در زندگی خصوصی خود بهیچوجه کودن نیست و از شوخی هم بدش نمی آید و حتی از شوخی برضد خودش لذت هم میبرد. اما روی هم رفته گروه لیبرالها کاملترین مظهر خصال بورژوازی با تمام جمود و خشکی کسالت انگیزش میباشند.

روزنامه «لیدر» (رهبر) که در الله آباد چاپ میشود و روزنامه ارگان رهبری لیبرالهاست سال گذشته يك سرمقاله بسیار پر معنی و بیان کننده منتشر ساخت در این مقاله گفته میشود که مردان بزرگ و فوق العاده اسباب ناراحتی دنیا شده اند و باین جهت است که آن روزنامه اشخاص عادی و متوسط را که فکری محدود دارند بر رجال ممتاز و استثنائی ترجیح میدهد. این روزنامه باین مقاله خود با کمال صراحت علناً و بی پروا پرچم اعتدال و میان توری خود را برمی افراشت!

میان توری و محافظه کاری و میل به اجتناب از خطرات و تغییرات ناگهانی اغلب از خصوصیات اجتناب ناپذیر سنین پیری و کهنولت است. این ملاحظات مناسب و شایسته جوانان نیست. کشور ما هم يك سرزمین کهنه و باستانیست که گاهی فرزندان خسته و فرسوده متولد میشوند و نشان تمام کهنگیها و فرسودگیهای قرون تاریک گذشته را با خود دارند. اما حتی همین سرزمین باستانی هم اکنون دستخوش نیروهای تغییر دهنده شده است و بهمین جهت نظریات اعتدالیها هم به سرگیجه و آشفتگی دچار گردیده است.

سیاستمداران ایران «اعتدالیون» نامیده میشوند و بعدها خود را لیبرال نامیدند و سازمانی بنام «حزب لیبرال» بوجود آوردند م.

۱- شعرازه آلکساندریوپ، شاعر و فیلسوف انگلیسی است که از ۱۶۸۸ تا ۱۷۴۴ زندگی کرد. کلمات «ویگ» و «توری» نامهاییست که برای احزاب «محافظه کار» و «لیبرال» بکار میرفت. زمانی بود که حزب لیبرال انگلستان اهمیت زیاد داشت و در مقابل حزب محافظه کاران قرار میگرفت. اما پس از جنگ جهانی اول «حزب کارگر» انگلیس اهمیت زیادی بدست آورد و در مقابل محافظه کاران واقع شد و حزب لیبرال ارزش و اهمیت زیادی را که در قرن هفدهم و هجدهم و نوزدهم داشت از دست داد. اشاره آلکساندریوپ هم به رقابت این دو حزب است م.

دنیای کهن در حال فروریختن و سپری شدن است. لیبرالها با تمام خردمندیهای عاقلانه و احتیاطهای ملاحظه کارانه‌ئی که بتوانند برای خود بکار برند هرگز نخواهند توانست در این جریان تغییری دهند، همچنانکه احتیاطهای آدمی نخواهد توانست در بروز گردبادهای طوفان و جزر و مد اقیانوس و ارتعاشات زمین لرزه تأثیری داشته باشد. نظریات کهنه و عقاید مندرس لیبرالها آنها را ورشکست میسازد و از پا درمی آورد و آنقدر هم جرأت و شهامت ندارند که در جستجوی راههای جدیدی برای تفکر و اقدام بر آیند.

« دکتر آ. ن. وایت هِد » ضمن صحبت از سنت‌های اروپائی و انتقاد از کسانی که روش محافظه کارانه گذشته را دنبال میکنند میگوید « اغلب این سنت‌ها از این تصور فاسد و نادرست ناشی میگردد که هر نسل خیال میکند در همان شرایط زندگی پدرانش زندگی میکند و همان شرایط و اوضاع را با همان شدت و قدرت به فرزندانش خود هم منتقل میسازد. بدینقرار و بنا بر این تصورات، ما هنوز هم موافق سنن همان نخستین دورانهای زندگی انسان بسر میبریم و در زندگی ما تحول عظیمی روی نداده است و نمیدهد در صورتیکه این تصورات نادرست است. »

در واقع دکتر « وایت هِد » در این تجزیه و تحلیل خود تا اندازه‌ئی روش اعتدالی و میانه روی را اتخاذ کرده و با ملاحظه کاری سخن گفته است زیرا تصوراتی که او بان اشاره میکند تقریباً همیشه نادرست و خلاف حقیقت هستند. در هر حال وقتیکه سنن گذشته زندگی اروپا مردم را محافظه کار بار آورد طبعاً ما با تمدن قدیمی و سنن باستانی خود باید خیلی بیشتر از اروپائیان محافظه کار باشیم. اما حقیقت اینست که وقتی لحظات حساس و ضروری تغییرات فرا میرسد، نیروی محرک جبر تاریخ به این سنن کهنه و باستانی توجهی ندارند و راه خود را دنبال میکنند. در این مواقع است که با ناامیدی و ناتوانی با اطراف نگاه میکنیم و فروریختن بنای فکری و شکست تصورات خود را می بینیم و برای شکست نقشه‌های خود دیگران را دشنام میدهیم در حالیکه خودمان هستیم که برای این تغییرات آماده نشده بودیم و ناچار باید شکست می یافتیم. همانطور که آقای « جرالدهرد » خاطر نشان ساخته « تأسف آورترین اشتباهات آنست که شخص شکست نقشه‌های خود را نتیجه اشتباهات فکری خود نداند بلکه آنرا بحساب خرابکاریها و مزاحمت‌های عمدی و علنی دیگران بگذارد. »

ما همه از این نوع اشتباهات بزرگ رنج میبریم. گاهی فکر میکنم که گاندی جی نیز از این اشتباه مصون نیست. اما لا اقل ما بیکار نمیانیم، دست با اقدام میبریم و از راه آزمایش و اقدام میکوشیم حتی المقدور از اثر اشتباهات خود بکاهیم و هر طور هست اقتان و خیزان به پیش برویم. اما لیبرالها از ما بیشتر رنج میبرند. زیرا آنها از ترس آنکه مبادا اشتباه